

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود راجع به عبارت شیخ بود، گفتیم حالا هم عبارت شیخ را خواندیم بعد عرض کردیم حالا که عبارت مرحوم شیخ متعرض شدیم در بحث اراضی خراجیه متعرض روایات بشویم، حالا برای این که تکمیل بحث هم بشود سعی ما این است که در روایات اهل بیت مجموعه‌ی احادیثی که متعرض حکم زمین شده بیاوریم، حالا وارد بحث زمین نمی خواهیم بشویم، اولاً روایاتش خوانده بشود چون عرض کردیم اخیراً کتاب هایی هم درباره‌ی ملکیت زمین در اسلام نوشته شده این مطلب برای تتمیم بحث، این روایاتش را، لا اقل همین جا حالا دیگه به این مناسبت ذیل مکاسب محرمة که آخر بحث ماست این روایاتی که مجموعه روایاتی که در زمینه است اجمالاً توضیح داده بشود، تفصیل بحث و جمع بین روایات و چکار باید کرد آن بحث دیگری است، البته از این معاصرین ما هم مرحوم آقای ایروانی هم ایشان یک جمعی از روایات کرده مجموعه روایات را چهار طائفه کرده، آقای خوئی هم سه طائفه کرده، عبارات آقای خوئی موجزتر است، عبارات مرحوم ایروانی مفصل است. دیگه ما چون دیدیم حالا به این مناسبت هست دیگه آخر بحث مکاسب محرمة است فوائد رجالی، تاریخی راجع به این روایت گفته بشود و جهاتی که هست و توضیحش هم عرض کردیم تا آن جایی که من می دانم اصولاً بحث اراضی یکی از مباحث مهم مالی دولت اسلامی بود که این ها چکار بکنند و تا آن جایی که در ذهن من هست اولش هم مال کتاب ابویوسف آنی که به صورت کتاب هست به صورت نوشته، متن فقهی البته مراد ماست و هم ما آن چه که به عنوان مصادر یعنی ما به اصطلاح خود بنده یک اصطلاحی داریم متون اسلامی و فرهنگ اسلامی، این فتاوا و آرائی که علمای اسلام گفتند این را ما در ضمن مجموعه فرهنگ اسلامی اما متون اسلامی روایات، یا قرآن یا روایات، ما در باب روایاتی که عن رسول الله ثابت شده باشد، وارد شده در باب زمین هم روایت داریم که این بعد ها منشا احکامی بود که فقهای اسلام مطرح کردند و این توضیح را من عین عبارات را خواندیم از کتاب خود ابویوسف مبدئی که بعد ها مثل ابویوسف، ابویوسف

.....

اواخر قرن دوم است زمان موسی ابن جعفر، مبدئی را که این ها معین کردند آن ها تعبیرشان این است یا از روایات و سنن رسول الله هست یا از سنن خلفای راشدین، این را خوب دقت بکنید یعنی فقه اهل سنت که بعدها آمد این تفکر بود مثلاً در همین اراضی خراجیه روشن شد که این ها از پیغمبر حدیث نقل نکردند بلکه به عکس چون نقل کردند پیغمبر خیبر را تقسیم کرد مخالفین می گفتند اراضی عراق باید تقسیم می شد، این جزء اراضی خراجی نیست، اصلاً تمسک به سنت کردند در نفی خراجیت عراق نه در اثبات خراجیت لکن عرض کردم عبارت خود ابویوسف را هم خواندیم معلوم شد که این ها زیربنای فکریشان دو چیز است، یکی عبارت از روایاتی است که از رسول الله است و من توضیحات کافی را عرض کردم، روایاتی که از رسول الله در مورد زمین هست یکیش راجع به خیبر است، یکیش راجع به اراضی ای بود که بعدها اسلام آوردند که اقطاعات اسمش شد و یکی هم راجع به فتح مکه سال هشتم و برخوردی که پیغمبر با مکه داشتند، این مجموعه روایاتی که دارند چون این مجموعه وافی نبود برای دنیای اسلام بعد آمدند به قول خودشان به سنت خلفای راشدین هم تمسک کردند، این ذهن، چون شما می دانید که تاریخ هی لایه پیدا کرده، گاهی بر اثر لایه ها اصلاً گاهی اوقات ارتباط ما با آن لایه های اول قطع شده، من می خواهم ارتباط را برقرار بکنم، بدانید که ذهنیتی که در دنیای اسلام در قرن اول، دوم، این مجموعه یعنی مجموعه سنن رسول الله با فتاوایی که به قول خودشان سنت خلفای راشدین بود این ها را جمع کردند این منتهی به کتب فقهی شد، این مجموعه منتهی شد به اصطلاح بنده حالا آن را در نظر ما متون اسلامی همان روایات رسول الله است، این خلفای راشدین ارزش، لکن این مجموعه منتهی شد به متون، به متون فقهی که ما از آن ها به فرهنگ اسلامی می کنیم یعنی فیما بعد از قرن دوم دیگه یواش یواش به عنوان فرهنگ اسلام جا افتاد، مسئله زمین و تقسیم زمین و کیفیت، کما این که الان در اقتصاد ما در مسائلی که الان مطرح می کنیم حتی آقایانی که در اقتصاد بحث های زمین گاهی این حرف ها را می آورند اما می دانند که فائده ندارد، راه دیگری ما در زمین اصلاً وارد می شویم، الان زمان ما در اقتصاد راه دیگری در زمین برخورد می کنیم. این مجموعه ای است که ما، البته مجموعه اقوال پیغمبر هم هست مثل در باب احیای این ها، من احیا ارضا، مجموعه سنن قولی و فعلی رسول الله، به اضافه ی مجموعه سنن قولی و فعلی ای که از خلفای راشدین گرفته، این طریقه اهل سنت، طریقه ما همان

مجموعه رسول الله هست به ضمیمه روایات اهل بیت، فقط مشکلی که ما داریم چون ظاهرش این است که عده ای از این احکام ولایی اند، ما نمی دانیم این روایات از اهل بیت روی جهت ولایی صادر شده یا بیان حکم واقعی است که ما اسمش را فقه استنباطی گذاشتیم

در میان اهل سنت متعارفشان این است که اگر مثلاً از خلفای راشدین چیزی داشتند حمل بر فقه استنباطی می کنند، حکم می دهند، ولایی نمی گیرند، این همان بحثی است که خب بعدها مطرح شده، بیاییم بگوییم کاری هم که عمر کرد این ولایی بود مثلاً، این را بعد ها مطرح کردند نه بعد ها که خیال بکنید مثلاً زمان ما، زمان ما خب عده ای مطرح کردند اما از همان قرن اول، دوم مطرح است، این طور نبوده که تازه مطرح بشود و ما به دنبال این بحث هستیم، الان مجموعه روایات چون در روایتی که خواندیم اولین روایتی که متعرض شدیم از روایتی بود که از موسی ابن جعفر سلام الله علیه که تقریباً به ذهن انسان می آید بعید است این روایت باشد، به ذهن می آید که رساله مانندی بوده، حالا یا خود موسی ابن جعفر نوشتند چون مباحث رساله ها را هم ما جداگانه مطرح کردیم چون ارزش های فهرستی مخصوص خودش را دارد، این رساله ای ظاهراً بوده، حالا این رساله را فرض کنید حماد ابن عیسی تنظیم کرده یا اصلاً خود موسی ابن جعفر نوشتند چون یک جای دیگه هم داریم که موسی ابن جعفر نوشتند، از امام صادق هم داریم در خصوص، یک قسمتش راجع به زمین است، معظمش راجع به خمس است، مسائل مالی است، ما بحثمان در این بود، به مناسبت این رساله خارج شدیم رفتیم روی کلمات اهل سنت، حالا برگردیم به خود همان روایت موسی ابن جعفر که عرض کردیم این روایت را مرحوم کلینی اولین بار آورده، طبعا مرحوم کلینی قدس الله سرّه این روایت را یک قسمتیش را در باب فقه در باب قسمت غنائم آورده، یک قسمتش را در اصول کافی آورده، در باب حجت به مناسبت ابواب الحجّة، این که إنّ الارض کلّها للامام، به این مناسبت ذکر کرده و مرحوم شیخ قدس الله سرّه این جا را از ایشان نگرفته یعنی من کرارا عرض کردم البته نسبت نمی دهم لکن خیلی شواهدش زیاد است که ما روایاتی را که در کتاب کافی، مرحوم کلینی در اصول آورده در این دو جلد اصول، از عجائب این است که مرحوم طوسی نیاورده، مثلاً همین روایت را از این طریق نیاورده، از راه دیگری ایشان از کتاب ابن فضال پسر نقل کرده، اما از این طریق کلینی

ایشان نقل نکرده، عرض کردم که تقریباً برای ما اطمینان پیدا می شود که مرحوم شیخ در وقت تالیف تهذیب و استبصار به کتاب اصول کافی مراجعه نکرده، فقط فقه را دیده، پنج جلدی که به اصطلاح ماها الان چون هشت جلد است دیگه، دو جلدش اصول است، پنج جلدش فقه است یک جلدش هم روضه است کشکول مانند است، نوادر و ومتفرقات است، ظواهرش نشان می دهد که مرحوم شیخ فقط پنج جلد فقه را دیده مثلاً حدیث رفع را، کلینی دارد، در ابواب الایمان و الکفر دارد، در اصول دارد، اصلاً شیخ طوسی حدیث رفعی که مال امامیه است شش تا یا نه تا اصلاً نیاورده، حدیث من بلغ، اصلاً شیخ طوسی نیاورده کلاً، خیلی هم عجیب است، شیخ این همه روایات شاذ و نادر را آورده این چند تا حدیث هست که در کتاب اصول مرحوم کلینی آوردند، مرحوم شیخ طوسی این ها را نیاوردند، ظاهراً یا نخواستند مراجعه بکنند یا در اختیارشان نبوده یا خیال کردند به درد کار ما نمی خورد اما آن قسمتی را هم که مرحوم کلینی یک قسمتش را آوردند در باب قسمت غنائم، غنائمش را هم نمی دانم آیا شیخ آورده یا نه، کلیش را نیاورده، ما این روایت را خواندیم روایت در باب خمس است، اولاً مجموعاً روشن شد مشکل قصه‌ی خیبر واقعاً مشکل عجیبی است و حلش واقعاً خیلی مشکل است و فکر می کنم اهل سنت خواستند دروغ نگویند اما خیلی راست ها را لا اقل پنهان کردند و نتیجتاً کلماتشان فوق العاده مشکل است، فوق العاده بی اساس و مشکل دارد، قصه عراق هم معلوم شد که دارای اقوال و اصلاً کیفیات مختلفی است، یک قسمتش را گفتند صلح است، یک قسمتش زمین های برگزیده بوده، زمین های خاص بوده، إلی آخر که دیگه نمی خواهد تکرار بکنیم. باز بر می گردیم به همین جناب روایت حماد ابن عیسی مرسله حماد است، حماد عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح، عرض کردیم طریق مرحوم کلینی به کتاب حماد کاملاً صحیح است، یعنی همان طریق متعارف ایشان به کتاب حماد است، توضیحاتش را عرض کردیم مرحوم حماد ابن عیسی هم خودش تالیف دارد مثل کتاب الصلوة هم راوی تراث اصحاب است، میراث اصحاب است، خود حماد مثل کتاب صلوة حریر، لذا این دو مجموعه یعنی میراث های خودش و تالیف خودش و میراث های اصحاب را هم توسط عده ای به قم آمده که تا آن جایی که ما الان می دانیم شاید در این ها از همه اشهر مرحوم ابراهیم ابن هاشم باشد، اشهر به لحاظ این که ما در کافی می بینیم نه این که، ممکن است در قم ایشان اشهر هم نبوده، اشهر علم خودمان است، من وقتی صحبت می کنم حد العلم خودم

.....

را می گویم نه حد الواقع، ممکن است در واقع این شهر نسخ نبوده لکن چون در کافی از ابراهیم ابن هاشم از حماد نقل می کند به این لحاظ شهر می گوئیم، سرّ شهریت را هم خدمتتان عرض بکنم، شهر نسخ و این نسخه از همین است، در کافی از علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد، حماد ابن عیسی، این نسخه معروفی بوده در قم بوده جا افتاده بوده و نسخه قابل اعتماد بوده یعنی نسخه ای بوده که این ها در کتب فتوائی می آوردند و زیاد است، از حماد ابن عیسی، ابراهیم ابن هاشم، البته غیر ابراهیم هم داریم پس بنابراین به لحاظ فهرستی تا حمادش خوب است لذا هم احتمال دارد حماد رساله ای در خمس نوشته و این را، یا احتمال دارد رساله را از موسی ابن جعفر نقل کرده، هر دو احتمالش وارد است، آن وقت در این جا یک مقدار راجع به خمس بود که نخواندیم چون محل کلام ما خمس نیست، ما فعلا به طور کلی عرض کنم خدمتتان که برنامه مان فعلا این است، مجموعه روایات اهل بیت که در باب اراضی است، الان فکر ما این است، هر چی روایات اهل بیت و طبعا من عرض کردم طبیعت شیعه این طور است که غیر از روایات با بعضی کتب فتوا معامله روایت کردند که عرض کردم در بحث اولم که مرحوم آقای بروجردی تعبیر اصول متلقاة می کرد، این مجموعه این ها هم تاثیرگذار است مثلا در فقه الرضا اگر باشد، در دعائم باشد، دیگه توضیحات هر کدام را یک مقدار گفتم بعد هم عرض می کنم.

در این جا دارد و اما، ما به این مناسبت خارج شدیم برگردیم به خود روایت، چند روزی خارج شدیم

وَالْأَرْضُ الَّتِي أَخَذَتْ عَنْوَةً بِخَيْلٍ وَرِكَابٍ

مراد از خیل اسب است، رکاب هم مراد شتر باید باشد، قاعدتا دیگه، یا مثلا مثل الاغی یا قاتری

فَهِیَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ فِی یَدِ مَنْ یُعَمَّرُهَا

از این عبارت معلوم می شود که اراضی خراجیه قائل بودند، از این عبارت.

عرض کردیم بعضی از عبارت این است که فهی متركوة فی ید اهلها، اگر ید اهلها آمد معلوم می شود ارض را خراجی نمی دانستند، به مالکش نگاه می کردند، مثلا آن مسیحی بود یا زرتشتی بود ساکن آن جا بود باید مثلا اما اگر فی ید من یُعمرها، دیگه می خواهد من یعمرها مسلمان باشد یا کافر باشد، هر کسی که این جا را آباد بکند، دقت کردید؟

و يُحْيِيهَا وَ يَقُومُ عَلَيْهَا

از این عبارت حضرت اگر باشد در می آید که اراضی خراجیه اصلاً ما يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلَى قَدَرِ طَاقَتِهِمْ

این مطلب را من نخواندم، از کتاب اموال ابو عبید نخواندم چون گفتیم خیلی مباحث زیادی دارد، آن جا یک بحثی دارد که والی نباید مقدار مالی را که از این ها می گیرد خراجی را که می گیرد ظلم باشد، زیادی باشد، تعدی باشد، یعنی به عبارت دیگر اگر دارد که مثلاً عمر این قدر گرفت این معنایش این نیست که همیشه باید آن قدر گرفته بشود، بلکه هر زمان والی باید نگاه بکند مقداری که ظلم نیست بگیرد، مقداری که فشار نیست، خوب دقت کردید؟ آن مقداری را که آن شخص گرفت این به حسب زمان خودش است، به حسب شرائط خودش است، به حسب شرائط خودش این ظلم نبود، این علی قدر ما یصالحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق، این اشاره، چون من اگر یادتان باشد دیروز آخر بحث این نکته را عرض کردم یک مشکلی که ما در اراضی خراجیه و مجموعه احکامی که سنی ها گفتند یا در کلمات ما بعضی هایش آمده آن نکته اش این است که چه مقدار احکام ولایی است، چه مقدار احکام استنباطی است، این تشخیص این دو تا، این عبارت می خواهد بگوید که اصل مطلب استنباطی است، این که خراجی باشد، اما مقدار خراج این ولایی است

علی قدر طاقتهم من الحق

البته این که در این جا بین نسخه تهذیب و نسخه کافی اختلاف است در این نسخه جامع الاحادیث این ها را ضبط نکرده، من دیگه نمی خوانم آقایان مراجعه کنند چون هدف ما آن تحقیق کامل حدیث نیست

علی قدر طاقتهم من الحق النصف أو الثلث أو الثلثان و علی قدر ما یكون لهم صالحاً و لا یضر بهم

عرض کردم شواهدی را که ما داریم در خود قرآن کریم ضرر یضر بکار برده شده، باب مفاعله اش هم به کار برده شده، دین غیر مضار با مفاعله، باب افتعالش هم بکار برده شده و من اضطر، باب های دیگر واضح نیست، آن وقت در ضرر در این جا بعید نیست در ثلاثی مجردش اما بعدها در روایات اضر هم بکار برده شده، اصلاً الان در دنیای عرب اضر بکار می برند، ضار را بکار نمی برند مثلاً ضار

.....

فلان، اصلاً باب مفاعله اش را بکار نمی برند، اضرّ بکار می برند، اضرّ بالمسلمین یا اضرّ بالطریق، اضر به کار برده شده، این یضرّهم ممکن است که باب ثلاثی مجرد بخوانید ما عرض کردیم شواهد ما این است که این ها نوشتند، شواهد ما موید این معناست که اگر ضرّ ثلاثی مجرد باشد به معنای ضرّ یا ضرّ به معنای ناراحت کردن است، اذیت کردن است، لا یضرکم من ضل اذ اهدیتکم، شما چرا ناراحت می کنید اگر کسی گمراه شد، ضل فلان یعنی او را ناراحت کرد، او را اذیت کرد اما اگر ضارّ آمد که در قرآن آمده و در حدیث لا ضرر آمده و یا در اضرّ که الان آمده ظاهرش اضرّ و ضارّ به این معناست نه به معنای ضرّ، نه به معنای اصابه ضرّاً یا ضراً، نه، اصابه ضرراً و ضرر اسم مصدر است، این نکات فنی لطیف را ما در بحث لا ضرر توضیحاتش را گفتیم چون در عبارات هیچ کدامشان نیست این تحلیل را ما عرضه کردیم و حتی احتمال دادیم ضرّ و اضرّ و ضارّ نکته دیگری در فرق باشد، ضرّ به کار برده بشود به معنای ناراحت کردن، اذیت کردن، انسان ناراحت می شود، اذیت می شود، اضرّ بکار برده بشود یعنی سعی کرده ضرر را به کسی برساند، این باز هم ضرر باشد و ضرر غیر از ضرّ است، ضرر نقص است، نقصی است که پیدا می شود، حالا نقص در مال است، در جان است، در آبروست، در حیثیت است، اضرّ یعنی الحق به ضرراً، آن وقت نکته اش این است که من سعی کردم ضرر و نقصی را به کسی برسانم حالا بهش رسید یا نرسید، ممکن است بهش نرسد مثل من اضرّ بطریق المسلمین، یک چیزی چاله ای درست کرده ممکن هم هست مسلمان ها توش نیفتند، این را اضرّ، این لطیف است این معنا اگر ثابت بشود با شواهد لغوی و عرفی و تاریخی شاید برای اولین بار در تفسیر مباحث گفتند حتی در لسان العرب هم این معنا در نمی آید اما ضارّ به معنای این که سعی در نقص برای دیگران کرد و بالفعل رساند، فرقی روشن شد؟ پس ضرّ و اضرّ و ضارّ که یکی ثلاثی مجرد است و یکی باب افعال است و یکی باب مفاعله است فرقی این است، این و لا یضرّهم ناراحت نکند، در فشار قرار ندهد این یضرّهم، یضرّهم یعنی سعی نکند به آن ها نقص برساند، چون گاهی اوقات می شود این کشاورز بدبخت کل درآمدش مثلاً صد تن بوده من باب مثال، بعد بیایند ازش ۱۲۰ تن خراج بگیرند مثلاً، این نقص است اما یضارّهم اگر باب، اگر این معنای لطیف باشد خیلی معنای لطیفی هم هست، به نظرم یک تنبهی است به

ذهن ما آمده، به نظر من این که لا ضرار هم داریم دین غیر مضار داریم در قرآن هم باب مفاعله هم داریم، مراد از آن جا سعی در ایصال نقص به دیگری و بالفعل هم برسد

پرسش: لا ضرر و لا ضرار به معنای لازم متعدی است؟

آیت الله مددی: نه دیگه ضرارش متعدی است ضررش احتمالا لازم است. لا تتضرر و لا تضار و لذا در آن قصه هم دارد چون ببینید در آن قصه سمره هی سمره رفت تو خانه اش گفت می خواهم درخت خرما این را اذیت، حضرت گفت إنک رجل مضار یعنی تو بالفعل برای این نقص درست کردی، مشکل درست کردی نه رجلٌ مُضِرٌّ، پس مضر کسی که سعی بکند نقصی را به دیگری برساند، مضار کسی که سعی بکند نقصی را برساند و بالفعل هم برسد، و لذا گفتند من اضرَّ بطریق المسلمین، اضرَّ بطریق المسلمین معنایش این نیست که چاله ای بکند و حتما هم مسلمان توش بیفتد، کاری کرده که در معرض ضرر و نقص برای مسلمان هاست، آن اضر است پس اضرَّ ملازمه ندارد با حصول ضرر اما اگر گفت ضارَّ یعنی تو عملا هی آمدی در این باغ رفتی به عنوان این که بخواهم درخت خرما را ببینم، نقصی برای این بیچاره درست کردید، مشکل درست کردید، آن مضارَّ إنک رجل مضار یعنی تو چند بار سعی کردی و آخرش این ضرر رسید، این نقص رسید، مضارَّ یعنی رسید، عملا این نقص رسید، در این جا آن وقت ما عرض کردیم البته این روایت علی قدر ما یکون لهم صلاحا و لا یضرهم، حالا نمی دانم یضرهم بخوانیم یا یضرهم بخوانیم چون می دانیم به لحاظ کتابت هم یضارَّ را در آن خط قدیم مثل یضر می نوشتند، الف را نمی گذاشتند، الف متوسطه را حذف می کردند، در خط کوفی چون خط کوفی را چند دفعه عرض کردم اولین خطی بوده که قرآن با آن خط نوشته شده، البته زمان پیغمبر کوفه نبود، خط حیری یا سریانی بهش می گفتند، بعد چون کوفه درست شد گفتند خط کوفی، این خط کوفی یا خط سریانی یا خط حیری الف متوسط را ندارد، هنوز هم در این خط رسم القرآن جدید هم یعنی بعدها که شد سعی کردند مثلا ذالک را ذلک می نویسند اما الفش را می نویسند، این اگر یضار هم می نوشتند همین صورت می نوشتند لذا نمی دانیم این یضرهم است، یضرهم است، آن وقت این روایت مبارکه را عده ای از علمای ما که به اصطلاح در لا ضرار نوشتند این روایت هم آوردند یعنی غیر از حدیث لا ضرر و لا ضرار سعی کردند موارد استعمال این

کلمه را در مواردی هم که در احادیث آمده پیدا بکنند، یکیش این است لکن این الان مشکل پیدا کرد، این مشکل مشکلی است که نمی دانیم یَضُرُّ، یُضَرُّ، یُضَارُّ، بین هر سه احتمال دارد، تمسک بهش مشکل می شود، مضافاً این قصه در فقه ولایی آمده چون تعیین خراج جز فقه ولایی است، آقایان می خواهند لا ضرر را در فقه استنباطی بیاورند، این خیلی اساس کار است مثل مرحوم شیخ و البته عرض کردم علمای اسلام، نه اختصاص به شیخ انصاری دارد، در علمای اسلام و بعد در میان متاخرین مثل مرحوم نائینی، مثل مرحوم خود استاد، این ها زدند به فقه استنباطی لکن این حدیث به درد آن ها نمی خورد چون این حدیث که مال فقه ولایی است، واضح است دیگه، علی قدر طاقتهم بحیث یكون لهم صلاحاً و لا یضرهم، این که مال فقه ولایی است اصلاً، این ربطی به فقه استنباطی ندارد.

بعد فَإِذَا خَرَجَ مِنْهَا مَا اخْرَجَ

حالا این ما اخراج هم در کتاب تهذیب نیامده، ظاهراً به نحو صیغه معلوم باید خوانده بشود ظاهراً و فاعل اخراج هم آن کسی که روی آن زمین کار می کند، من یعمرها و یحییها، ظاهراً این طور خوانده بشود یعنی اگر این کسی که روی زمین کار می کند خراج را داد ماده خرج هم بکار برده یعنی إِذَا اخْرَجَ أَى دفع الخراج، اذا اخراج منها از این زمین ما اخراج

فَابْتَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ

بعد از اخراج خراج اگر مسلمان باشد باید عشرش را بدهد به عنوان زکات، این بحث را هم ما دیروز خواندیم از کتب اهل سنت هم خواندیم این یکی از مباحث خلافی بوده که اگر زمین خراجی بود آیا زکات بدهد یا دیگه همان خراج؟ آیا دو تا مالیات بدهد؟ عرض کردیم دیروز مفصلاً سابقاً عرض کردیم، این روایت می گوید بله باید بدهد، هم خراج باید بدهد هم زکات، طبق قاعده هم همین است، طبق قاعده ای که الان در دنیا متعارف است همین است، چرا؟ چون خراج یک مالیات بر زمین است دست هر کی می خواهد باشد و زکات یک مالیات بر محصول است؛ اگر دو سنخ مالیات بود و شخص بین این دو تا جمع کرد طبق قاعده باید هر دو مالیات را بدهد، طبق قاعده اش هم همین است، انصافاً طبق قاعده ای که دارد همین است، باید هر دو مالیات را پرداخت بکند، آن وقت ما اضافه ای بر این مطلب یک نکته، حالا رای سنی ها را هم گفتیم اختلاف، یک نکته ای را ما اضافه کردیم این جمع بین زکات و خراج هم ولایی

.....

است یا استنباطی است؟ اگر ولایی باشد حاکم می تواند عوض بکند مثلاً زمان ما بگوید شما خراج را دادید بس است دیگه، زکات نمی خواهد بدهید یا زکات دادید بس است، خراج نمی خواهد بدهید، اگر ولایی باشد اما اگر استنباطی باشد حکم واقعی است دیگه، قابل تغییر نیست، حاکم نمی تواند عوضش بکند و عرض کردیم بعد از طرح بحث انصافش به ذهن می آید حکم استنباطی است، ولایی نیست یعنی حاکم نمی تواند این را عوض بکند، در زمان ما هم اگر بنا شد یک مالیات بر زمین باشد، یک مالیات بر محصول باشد ظاهرش این است که هر دو را باید پرداخت بکند، مثل این است که گفتیم، این روایت را هم داشتیم، دو تا روایت داشتیم یکی از حضرت رضا و یکی از امام باقر، از امام باقر در زمینی که دست مسلمان است زکاتش را بدهد، مسلمان زکات آن زمین را بدهد، این زمین را یک ذمی بگیرد، امام می فرماید دو تا باید بدهد، هم حق ذمه را باید بدهد هم پول زکات این را باید بدهد، اشکال نکنید که زکات مال مسلمان است، در این جا زکات را به لحاظ زمین حساب کرده، به لحاظ محصول یعنی این محصول ذاتاً باید زکاتش داده بشود، حالا مسلمان به عنوان زکات، ذمی هم باید بدهد عشر بدهد ولو به عنوان زکات هم نباشد، از آن طرف هم آن باید جزیه بدهد، خودش زمینی را که می گیرد عشر باید بدهد لذا دارد که ضوعف علیه العشر و اخذ علیه الخمس، این باید دو تا ده درصد بدهد که می شود بیست درصد

پرسش: به عهده فرد باید باشد، این فرد هم ذمی است، چه معنایی دارد؟ زکات روی ذمی بیاید

آیت الله مددی: عرض کردم ما مثلاً این طور می گوییم، اهل سنت که گفتند باید زکات هم بدهد چون گفتند این زکاتی که از این زمین است مال مصالح مسلمین است، شما به زکاتش و دافعش نگاه نکن، این باید مثلاً فرض کنید صد هکتار است این مقدار که زکات می دهد یک مقدار مشکلات مسلمین را حل می کند، اگر از یک مسیحی هم گرفت این مشکلات باید حل بشود، آن ها از این راه وارد شدند، از ملاکات

پرسش: اگر ولایی بگیریم این شأن پیامبر و امام است، یک فقیه در حال حاضر حق ندارد

آیت الله مددی: نه ولایی ای که به نظام اجتماعی برگردد می گوئیم فقیه حق دارد، ولایی ای هایی مثل نماز جمعه را ممکن است بگوئیم ثابت نیست یا احکام خاص، مثلاً فرض کنید یک روایت دارد ما می گوئیم که امام همه ی بیت المال را به یک نفر بدهد، آن راوی می گوید اشکال ندارد، حضرت می فرماید اصبت، حرف خوبی گفت، این برای فقیه ثابت نیست، این خاص امام معصوم است، فقیه نمی تواند بگوید من می توانم تمام بیت المال را به یک نفر بدهم، من هم پس می توانم نه این برای فقیه ثابت نیست، خوب دقت بکنید، چون در جاهایی که احتمالاً اعمال ولایت از شئون عصمت باشد این را نمی توانیم به فقیه تسری بدهیم اما از جاهایی که مال نظام اجتماعی باشد، نظام اقتصادی باشد این را عادتاً می توانیم به فقیه تسری بدهیم، این فرق بین دو دیدگاه راجع به ولایت فقیه، ولایت فقیه در آن جاهایی که لازمه ی اجرای نظام است این را بگوئیم ثابت است اما نه دیدگاه ولایت فقیه مثلاً فرض کنید نماز جمعه، این لازمه ی نماز نیست، حالا نماز جمعه نخواند نماز ظهر بخواند، هستند بعضی ها هم الان از ائمه جماعات حتی خارج ایران، نماز ظهر می خوانند یک خطبه هم قبلش می خوانند، آن دو تا خطبه نماز جمعه، هم آن نماز ظهر را می خوانند با یک خطبه که شأن خطبه هم حفظ بشود.

علی ای حال وجود نماز جمعه نظام نیست، لذا اگر ما ادله ولایت فقیه را قبول کردیم این معنایش این نیست که بگوئیم نماز جمعه هم اقامه بشود مثلاً کسانی که قائلند که باید اذن امام باشد، دقت می کنید؟ من می خواهم فرق این دو تا یا آن مثالی که من عرض کردم پس بنابراین اما جایی که طبیعتاً مثل این ها که نظام اقتصادی است، بگوئیم اگر ولایت فقیه را قبول کردیم این ها هم به فقیه منتقل می شود، اگر گفتیم این حکم ولایی است عادتاً دست فقیه هم قرار می گیرد، یا زکات تنها بگیرد یا مثلاً خراج تنها، این می تواند این کار را انجام بدهد

فاخرج منه العشر

این مطلب که این جا از موسی ابن جعفر است ما عین این مطلب را از حضرت رضا خواندیم و از امام باقر در یک فرض دیگرش خواندیم لذا به ذهن ما آمد این طور عرض کردیم که طبق قاعده این حکم استنباطی است، اگر زمین خراجی دست کسی شد و

مسلمان شد خراج را به لحاظ مالیات زمین پرداخت بکند، زکات را به لحاظ مالیات محصول پرداخت بکند مضافاً به این که اقتضای قاعده هم همین است که الان توضیح دادیم این روایت هم موید این مطلب است یعنی دال بر این مطلب است.

اُخْرِجَ مِنْهُ الْعَشْرُ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سَقَى سَيِّحاً

سیح یعنی مثل مصر، می گویند رودخانه نیل بالا می آید آب اطراف را می گیرد، بعد که می نشیند می کارند یا قبل از آن می کارند وَ نِصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سَقَى بِالدَّوَالِي وَ النَّوَاضِحِ

دوالی همین که مثل دولاب بهش می گویند، می چرخد تو آب و بیرون می آورد بعد می ریزند، نواضح هم شتر، با شتر اگر آب بکشند

فَأَخَذَهُ الْوَالِي فَوَجَّهَهُ فِي الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ

بعضی از این اختلاف نسخ هست دیگه، من این جا نمی خوانم

زَكَاتٍ رَا عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ

بعد یک توضیحی راجع به زکات داده، عرض کردیم این روایت خیلی مفصل است، دو سه صفحه است، من آن قسمت هایی که مربوط به زمین و اراضی و این ها نیست این ها را نمی خوانیم، دیگه آقایان خودشان، هدف من این نیست که کل روایت هم بخوانیم.

بعد ایشان می گوید که والی باید زکات تقسیم بکند و بعد هم تقسیم خراج را دارد که خراج چجوری است؟

فِي مَصْلَحَةٍ مَا يُتَوَبُّهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَ تَقْوِيَةِ الدِّينِ

دیگه یک مقدار راجع به خرج مخارج مصارف خراج است که باز هم محل کلام ما نیست.

من عرض کردم در سابق حدود هجده نوزده سال پیش یک بحث مفصلی نزدیک شاید یک سال درسی طول کشید راجع به اموال در دولت اسلامی چه به لحاظ مصدر و چه به لحاظ مصرف مفصل آن جا توضیح دادیم، در روایات ما هم آمده هم مصدر هم مصرف،

یک مقداری غالبا در کشور های اسلامی سهل انگاری است، این ها در روایات تمام مواردش با دقت بیان شده، صدقه، خمس، فیه، انفال، خراج، تمام این ها یکی یکی هم مصدرش معین است هم مصرفش معین است
بعد امام می فرماید:

وَلَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَالْأَنْفَالُ

انفال در اصطلاح ما، من کرارا عرض کردم، اصطلاح ما را با اصطلاح اهل سنت یکی نگیرید، انفال در اصطلاح اموالی است که در شأن حکومت اسلامی است، حالا البته دو قسم تقسیمش می کنند به لحاظی، یکی به عنوان والی است که والی حتی حق تصرف فردی دارد، یکی به عنوان اموال عمومی است نه اموال دولتی، اموال عمومی مردم است

كُلُّ أَرْضٍ خَرَبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا

این جزء انفال است

وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ

لكن این را در روایات ما دارد که جزء فیه است، چون می گویم الان بحث ما در این قسمت نیست انصافش کلمه فیه در حیث المجموع هم در کلمات فقها هم قدمایشان و هم در روایات یک نوع اختلاف استعمال دارد، گاهی اوقات به این معناست، این جا مثلا در ذیل انفال مجموعه انفال آمده، این خیلی بعید است، انصافش بعید است

وَلَكِنْ صَوْلِحُوا عَلَيْهَا وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ

خودشان بدون جنگ مثل فدک، لكن در اصطلاح ارض صلح غیر از ارض فیه است، این صولحو را این جا آورده صالحوا صلحا، یعنی تسلیم شدند، صلح اصطلاحی است، ارض صلح در اصطلاح اقتصادی در این جا زمینی است که اهالیش مصالحه کردند با مسلمان ها و مسلمان نشدند، مصالحه کردند که از طرف اراضی خودشان، کشور خودشان، استان خودشان سالیانه، ماهیانه، به دولت اسلامی این قدر بدهند، اصطلاحا این را ارض صلح می گویند لذا ارض صلح با زمین خراج یک مقداری متقارب است، زمین خراج

ملک عامه‌ی مسلمان هاست بنا بر معروف، ارض صلح ملک افراد خودش اند لکن در یک جهت با هم شریک اند، در ارض خراج یک مقدار معین، نصف، ربع، ثلث می گیرند، ثلث هم همین طور است، در این جهتش مثل هم اند اما ماهیت ارض صلح غیر از فیه است، ماهیت ارض صلح در فیه آن را به رسول الله می دهند پس فیه زمینی است که به رسول الله می دهند اما جنگ توش نیست، از این جهت با ارض صلح نزدیک اند اما در ارض صلح جنگ نیست اما خودشان می مانند، خود کفار روی زمینشان می مانند، مالیات می دهند، این را ارض صلح می گوئیم، ارض خراج نه اصلاً ملک کسی نیست، ملک عامه مسلمانان است بنا بر این رای، ملک عامه مسلمان هاست، هر کسی در آن جا کار می کند خراج می دهد، مالیات می دهد، روشن شد؟ من چرا این را تاکید می کنم؟ چون در بعضی از روایات گاهی اوقات این ها جابجا یعنی گاهی خراج آمده مرادش ارض صلح است و لذا شیخ انصاری هم این جا گفت که بعضی از روایات زمین ارض عراق ارض صلح است، بعد می گوید روایاتی که داریم احتمال هر دو معنا دارد، راست هم هست این مطلبی که ایشان دارد، نه این که در خصوص ارض عراق، اصلاً این یکی در روایات بد معنا شده مثلاً لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب اگر به رسول الله بدهند مثل فدک، آمدند تسلیم کردند این می شود فیه، این له حکم، اگر به رسول الله ندهند بگویند ما خودمان روش هستیم کار می کنیم مصالحتاً این قدر بهتان سالی می دهیم، این می شود ارض صلح اما اگر فرض کنید به این که به اصطلاح مسلمان بشوند و بمانند این می شود ارض اسلامی، حکم ارض اسلامی.

وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَلَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ

در این جا دارد وَلَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ، احتمال دارد از این روایت معلوم بشود که این جز انفال نیست، شاید له نبوده و کل رؤوس الجبال، نمی دانم، اما در روایات دیگره رؤوس جبال جزء انفال آمده.

پرسش: فرق ارض صلح با فیه در این نیست که در فیه لشگر کشی می شود؟

آیت الله مددی: نه، فیه خودش لشگر کشی نمی شود، در ارض صلح لشگر کشی می شود اما خون ریزی ممکن است بشود و ممکن است نشود، بعد مصالحه می کنند، می گویند این جنگ فائده ندارد، بیا بیا باهم مصالحه بکنیم، زمین های ما، کشور ما دست خودمان

باشد به شما سالانه این قدر می دهیم، این زمین، زمین صلح است و لذا چون زمین صلح است مشکل این بود حالا بعد اگر مسلمان این زمین ها را خرید آن حالت ارض صلحیش در می آید، روشن شد؟ این که در فقه اسلامی این قدر در این کتب اهل سنت و در جمله ای از روایات ما ریز این فروع آمده، می گویم الان در زمان ما شاید و مخصوصا ماها که کاری دست ما نیست، الان هم که در نظام می خواهند سعی بکنند پیاده بکنند خیلی با دقت این ها پیاده نشده، به عنوان ارض اسلامی با آن معامله شده و همین طور هم هست

وَلَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ

کوه ها، وَبُطُونُ الْأَوْدِيَةِ، صحراهای وسیع

وَالْأَجَامُ وَ

آجام جمع اجمه، اجمه را ایشان نوشته جای پر درخت، نه اجمه در لغت عربی، احتمال دارد چون لغت یک چیز مثل ماهی می ماند، احتمال دارد و لکن اجمه به طور متعارف در لغت عرب به معنای نیزار است

وَكُلُّ أَرْضٍ مَيِّتَةٍ لَّا رَبَّ لَهَا

میتة نخوانید، میتة بخوانید

وَلَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ

صوافی جمع صافیه، چیز هایی که اختصاصی، برگزیده، صوافی الملوك

مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْمَغْضُوبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ

این حدیث را به مناسبت جوائز السلطان هم خواندیم اگر یادتان باشد، آن جا آوردیم

وَهُوَ وَاِرْثٌ مِّنْ لَّا وَاِرْثَ لَهُ

امام موارد مالی ای که در اختیار حاکم قرار می گیرد را بیان می کند

يعول من لا حيلة له

کسی که چاره، حيله در اين جا چاره، راهی نمی تواند، افرادی که کمبود عقلی دارند، مشکل دارند، نمی توانند کار بکنند، اين البته جز شئون امام است، در اين روايت مبارکه هم جمله ای از موارد دخل است هم جمله ای از موارد صرف است بعد می فرماید:

و قَالَ الْفَقِيهُ عَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَتْرُكُ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَ قَدْ قَسَمَهُ

این روايت خیلی لطيف است، بعد:

وَ أُعْطِيَ كُلُّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ الْخَاصَّةِ

یک اصطلاحی است که عدل یعنی اعطای کل ذی حق حقه، این در حقیقت از همین روايت هم گرفته شده

وَ أُعْطِيَ كُلُّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ وَ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ كُلُّ ضَرْبٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ

تمام طبقات مردم باید حقشان داده بشود

فَقَالَ لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَأَسْتَغْنَوْا

اگر عدالت در جامعه جاری بشود مردم بی نیاز می شوند یعنی اگر فقر هست نتیجه این ظلم است، این که عدالت نشده

بعد حالا چون از زمین خارج شده، بخوانیم برای تبرک به کلام امام

ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ

از عسل هم شیرین تر است.

بعد قاعده دیگه:

وَلَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ

تازه کسی می تواند عدل بکند که اصلا بلد باشد، اصلا علم داشته باشد، بلد باشد و بتواند این کار را انجام بدهد و بفهمد عدل یعنی

چی

وَلَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ

بعد در این جا راجع به زکات و این ها این مسائلی که پیش آمده، این ها مربوط به ما نیست، آن چه که از این روایت مربوط به ما

بود این قسمتش بود که خواندیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين